

حج نامه 1

دکتر علینقی منزوی

[کاوه (مونیخ)، ش 45-46، سال 11، نوروز 1352، صص 26 - 35]

مقدمه:

وقتی که به اتفاق همسفریان، زیر نظر "حمله دار" در حالی که لباس احرام برتن می‌داشتیم، برای انجام عمل "طواف عمره" از در شمال شرقی مسجدالحرام وارد صحن هشت‌گوش پهن‌آور، که ملامال از مردم بود، گردیدیم، با یکدیگر قرار گذاردیم که هر کدام از ما اگر یاران را گم کرد، باید پس از انجام هفت شوط طواف دور کعبه و نماز آن، در کنار پلکان چاه زمزم، به انتظار دیگران بایستد، تا مراسم سعی و صفا و مروه را نیز، که پس از احرام و طواف، سومین عمل واجب "عمره" به شمار است، دسته‌جمعی انجام دهیم. در این هنگام مثل این که شکوه و جلال مسجد مرا خیره کرد و به خواب برد، و یا به خلعی‌های افتادم که با خلعی‌های میرداماد و سهروردی و رویای یوحنا و خلصات ارداویراف و افلوپین کمی تفاوت داشت، آنها در خلوتخانه‌ها و این در شلوغی انجام گرفت. یک بار خود را در بازارچه‌ی شلوغ نایب سلطنه که خیابان ری را به سیروس می‌پیوند یافتیم، در حالتی که من از سیروس به سوی ری رهسپار بودم، گروهی عظیم که بر شلوغی بازارچه می‌افزودند، داشتند از طرف مقابل من به سوی سیروس حرکت می‌کردند، طبق‌های بزرگ جهازعروس که ظاهراً از القانیان مانندی بود، بر سر پادوها، در حرکت بود. صدای سلام و صلوات همه جا را پر کرده، هیچ‌کس هیچ چیز جز جنجال نمی‌شنید. من یک باره خود را در میان مشت و لگد جمعیت یافتیم و تا آمدم به خود بیایم همچون بزغاله‌ای ضعیف در میان گله‌ی قوچ‌ها، دو سه پیچ و خم کله ملق مانند خورده، با ایشان به راه کشیده شده بودم. با هر زحمتی بود خود را به در شیشه‌ای یک دکه نزدیک کرده بدان پناه بردم. در درون دکان سنگی دیدم به اندازه‌ی 35×35 سانت¹ که جای پای انسانی به اندازه‌ی 27×14 سانت² که مثل جای پای حضرت امام رضا، در قدمگاه مشهد، از پای طبیعی آدمی بزرگتر بود، در میان آن سنگ بگودی 10 سانت³ فرورفته بود. تعجب کردم، دکانی این چنین، در بازارچه، کلی سر قفلی دارد، چرا خالی مانده؟ و این جا پا کدام است؟

مرحوم مادرم، برای تعریف کرده بود، که چگونه هنگام طواف دور کعبه، به علت ضعف پیری و ناتوانی از دویدن، و ترس از لگدمال شدن زیرپای سیاهان افریقایی، مانند دیگر فرتوتانی که دستشان به دهنشان می‌رسید، او و پدرم، بر طبق‌های اجاره‌ای، طواف کرده بودند. هریک از این طبق‌ها را دو تن باربر روی سر خود حمل کرده به دورخانه‌ی کعبه می‌گردانند. به خاطر آمدن این قصه‌ی مادرم، یک باره چرت مرا پاره کرد و دیدم در طبق‌ها، به جای جهازعروس، خود عروس‌ها و دامادهای کفن‌پوش نشسته‌اند.

تازه متوجه شدم که من در حال طواف کعبه هستم و باید مواظب باشم و طوری حرکت کنم که خانه به طرف چپ من باشد و برعکس عقربک ساعت، یعنی مانند خط سیر ماشین در میدان‌ها، به دور خانه

بگردم و یا به طوری که سنیان در دعا می‌خوانند: مانندگاوهای خرمن‌کوب این خرمن را بکوبم و باید مواظب باشم که شانه‌های چپ و راست من طوری باشند که اگر خط مستقیمی آن دو را قطع کند، بازایه‌ی 90 درجه به دیوار کعبه برخورد کند. هم چنین باید حطیم و حجر اسماعیل را هم سمت چپ خویش قرار دهم و در حالت طواف، مثل حالت نماز، نباید روی خودم را به اطراف برگردانم. البته نگاه‌داری ژستی با این شکل هندسی در هنگام که انسان به گوشه‌های چهارگوش خانه می‌رسد، آن هم در این شلوغی خالی از اشکال نیست. در شوط بعد، ناگهان خود را دوباره در آن دکان و آن قدمگاه یافتم، معلوم شد که حضرت ابراهیم جد عرب و یهود، روی سنگ، می‌ایستاده است و پسرش اسماعیل جد عرب‌ها (برادر اسحاق جد یهودی‌ها) به او سنگ می‌داده است تا خانه‌ی کعبه را ساخته است. پاهای او مانند پاهای رستم و امام رضا (ع)، از سنگینی مادی یا معنوی، در این سنگ فرو شده است و در قرآن نیز از این سنگ یاد شده است.⁴ در هر دور که می‌گشتیم طبق دستور "حمله‌دار" به "حجر اسود" و "قدمگاه ابراهیم" و "حجر اسماعیل" سلام داده و تکبیر می‌گفتیم. آخر اینها بقیه السیف بتهای عرب پیش از اسلام هستند، هر چه باشد حق آب و گل دارند. بازنشستگی آنها را نمی‌شود به سادگی بازنشستگی من فرو خورد. به علاوه پرستش بت وقتی حرام است که جنبه‌ی هنری داشته باشد و نمودار تمدن ملتی بود، اما پرستش سنگ‌های نتراشیده و نخراشیده و چوب و در و دیوار، اشکال شرعی ندارد. حجر اسود بی‌چاره طبق روایات سنی، وقتی که از بهشت آسمان به زمین مکه آورده شده، از شیر سفیدتر بوده است و در اثر تماس با دست‌های مثل من گناه‌کارانی، روسیاه شده است. ولی من متأسفانه به علت شلوغی نتوانستم بر سیاهی آن بیافزایم.

در این فکرها بودم که به یادم آمد: مادر پیر حاج اکبر عزیزیان اصفهانی (همسفرانمان)، سفارش کرده است که میخ‌هایی را که بر روی نوار نقره‌ای، نزدیک حجر اسود، به دیوار کعبه کوبیده شده است، برشمارم. زیرا که این نوار روی شکاف دیوار کعبه، همانجا کوبیده شده که مادر علی، هنگام احساس درد زایمان از آن جا وارد کعبه شده، علی را در آن جا زاییده است. پس به خیال اجرای دستور این همسفر محترم که به علت پیری، اجرای این عمل شاق و پر ثواب را به من واگذارده بود، تا ثوابش نصیب هر دوی ما به شود، خواستم به طرف دیوار کعبه روی آورم. هنوز نزدیک نشده بودم که دیدم موج مردم، یک جنازه را، که دور از جان شماء، زیر لگدها کوبیده شده بود، بردوش‌ها بلند کرده، به طرف بیرون فشار می‌دهند. و دو سه تن آمر به معروف (پاسبان) با خیزران‌های دراز، برسر مردم می‌کوبند. روی بد نبینید! صورت‌های سه گوش و دراز و کوسه، چند دانه‌موی به عنوان ریش‌بزی، عقاب سیاه بر روی روسری قهوه‌ای، کمر بند نخی را بر روی عبای قهوه‌ای بسته، دست‌ها را از آستین‌های عبا بیرون انداخته، آدم را به یاد حضرت شمر، یا محتسبان دوران غزنوی و سلجوقی می‌انداختند. چنان از این منظره وحشت‌زده شدم که دیوانه‌وار خود را به طرف بیرون فشار دادم. هنگامی که خود را بیرون خط طواف دیدم متوجه شدم که تمام این چند دور طواف باطل شده و باید همه را با تشریفات مقدماتی از نو انجام دهم.

پای برهنه روی موزاییک در دی ماه، برای کسی که عادت نداشته، نه تنها پاهایم، بلکه تمام رگهای بدنم را خشک کرده بود. اما چاره چیست؟ کسی که خربوزه می‌خوره باید پای لرزش هم بایسته!! البته از درجه‌ی مشتی ... و کربلایی ... به مقام حاجی ... ارتقا یافتن، مساله‌ی کوچکی نیست! کوچکترین تکاهل و سهل انگاری نیز موجب شک و ریبه‌ی همسفران است و به هیچ وجه جایز نیست! و گرچه برخی از آنان چون حاج حسین نصیری که آب حرام را بر نان حلال شیخ ترجیح می‌داد، گاهی دور از چشم یاران لبی هم از آب زندگی تر می‌کرد و در گرماگرم آن، از قصه‌های شاه عباس و حاج معز، برای ما می‌سرود، اما فقط تصور سرنوشت شوم ابوطالب یزدی⁵ کافی بود که جرات کوچک‌ترین تخطی یا سهل انگاری را از همه سلب کند و به ریا و سالوسی و تظاهر به خشکه مقدسی حنبلیانه وادار سازد.

پس از اتمام طواف که دومین عمل واجب برای "عمره" بود به میعادگاه رفقا رفتم و دسته‌جمعی به "سعی‌گاه" شدیم. طبق افسانه-ها، ابراهیم، کنیزش هاجر و پسرکوچکش اسماعیل را در این جا رها کرده بوده است. ساره که شاه‌زن ابراهیم بود، از روی حسادت، ابراهیم را بدین عمل مجبور کرده بود. هاجر اسماعیل کوچک را نزدیک کعبه نهاده خودش به دنبال آب، میان صفا و مروه می‌دوید. اسماعیل از تشنگی گریه می‌کرد و پای بر زمین می‌سایید. خدا هم آن وقت‌ها، مثل حالا طرفدار بچه‌هایی از این قبیل نبود و همین که این ستم شاه‌زن بدید، دلش به حال آن کنیززاده به سوخت و چشمه‌ی زمزم را زیر پای اسماعیل جوشانید. حالا هم این کنیززادگان، از زمزم‌های سفید و سیاه برخوردارند و تنها عقل استفاده از آن را کم دارند، بازهم مردم جهان سوم، از اندونزی تا موریتانی برای همدردی با ایشان همان کار هاجر را تکرار می‌کنند و منتظر زمزم جدیدی هستند. فاصله‌ی تقریباً 200 متری میان دو تپه‌ی صفا و مروه را حاجیان با هوسه و هروله (جست و خیز نرم) می‌دوند و برای آن که با یکدیگر تصادم نکنند، راه را به دو قسمت بخش کرده‌اند و در میان آنها، جاده‌ی سوم دو متری سه چرخه‌رو، برای پیران و بیماران تهیه کرده‌اند و کار باربران را آسان‌تر از طواف ساخته‌اند. چون این جایگاه، احترامی کمتر از طواف دارد "حمله‌دار" به ما اجازت داد که کفش نادوخته بپوشیم، پس کمی از رنج من کاست. امیدوارم دو کوه صفا و مروه از رنج او بکاهند، که او نیز مثل من در بدر است. اما چه فایده؟ نتیجه‌ی کفش پوشیدن در میان پابرهنگان، آن بود که هروله‌کنان از پشت سر پای در کفش پوست خربوزه‌ای نادوخته‌ی من نهند و آن را به درند و من جفتی دیگر بخرم، تا ایشان دیگر باره بدرند و این کار چند بار تکرار شد. گویی می‌خواست مرا تنبیه کند که دیگر پا در کفش دیگران نکنم. اما من به خود حق می‌دهم که بنویسم: از بوی گندعرق و گرما داشتم خفه می‌شدم. فکر کنید بیش از یک میلیون تن هر یک دو کیلومتر راه را در زیر یک سقف می‌دویند. با صرف‌نظر از کثافت اضافی پاکستانی‌ها و آفریقایی‌ها و نجدی‌ها، گازکرنیک پاکیزگان نیز برای ایجاد تسمم کافی بود. این تازه در زمستان

است و گویند درجه‌ی حرارت در تابستان از 50 بالاتر است. احکام ظاهری احرام نیز در این جا جالب توجه است:

- 1- موی‌ها، باید هیپی‌وار بلند شده باشد.
- 2- استعمال هرگونه بوی‌خوش، حرام و موجب مجازات و کفاره است.
- 3- خوشمزه‌تر از همه، امتناع کردن از استشمام بوی‌های بد نیز حرام است. یعنی کسی حق ندارد پارچه‌ی ضدعفونی شده، یا وسیله‌ی دیگری را جلو بینی خود بگیرد، بلکه باید حتماً این بوهای سمی را استنشاق کند.

4- تقصیر: چهارمین و آخرین عمل واجب برای انجام "عمره" تقصیر یعنی کوتاه کردن موی سر است پس از آن لباس احرام را بیرون آورده، لباس سویل پوشیده، آزاد شدیم.

پس از بیان این واقعیات شوخی‌نا، اینک بروم برسر اجرای دستور عاصمی عزیز دایر به نوشتن "حج‌نامه" نخست تذکر دهم که سفر مذهبی به حجاز، شامل دو عمل واجب می‌باشد:

اول، "عمره" که چهار رکن دارد، و چگونگی اجرای آن‌ها در بالا یاد شد.

دوم "حج" است که در زیر بیان خواهم نمود. "حج" برخلاف "عمره" فقط در روزهای معینی از سال (9 تا 12 ذیحجه) قابل اجرا است. و لذا اعمال آن دسته‌جمعی انجام می‌گیرد. اما عمره را تک تک در عرض سال انجام می‌دهند. پس اگر تشکیلات عاقل و دلسوز و انسان دوستی بر سر کار باشد می‌تواند بهترین استفاده‌ی تعلیماتی و تبلیغاتی به نفع جامعه به شرکت‌کنندگان در این جشنواره بزرگ بین‌المللی برساند. ولی متأسفانه اکنون جز شلوغی و از هم‌گسیختگی اوضاع و عدم انضباط و خستگی چیزی دستگیر نمی‌شود. آری عده‌ای را از درجه خانم‌باجی‌گری به مقام حاج‌خانگی ترقی می‌دهد.

آغاز سفر:

در دمشق با حمله‌داری به نام حاج علی حلاق که اتوبوسی با 37 مسافر از ایران آورده بود قرار گذاردم که در برابر 380 تومان مرا به مکه برده و به دمشق بازگرداند. روز 31 دسامبر 1972م از دمشق حرکت کردیم، و روز 2 ژانویه 1973م به مدینه رسیدیم. دو ساعت پس از حرکت از دمشق به مرز جنوبی سوریه و شمال اردن رسیدیم. در این جا پلیس اردن ما را به اردوگاه حاجیان هدایت کرد که با سیم خاردار محاصره بود. شب اول سال که مردم دنیا در تفریح شب زنده‌داری می‌کنند، ما از سرما در داخل اتوبوس تا صبح لرزیدیم. صبح‌گاهان پس از گرفتن مبلغ 12 تومان از هر نفر به عنوان اجاره‌ی شب زنده‌داری! همگی ماشین‌ها را که بدان شکل اسیر کرده بودند، با اسکورت نظامی و محاصره‌ی شدید حرکت دادند تا مرز جنوبی اردن (مرز شمالی سعودی) پیرامون 800 کیلومتر راه جز در چند موضع خارج شهرها مانع از توقف ما شدند که مبادا در این همه حاجی یک فدایی فلسطین از سوریه وارد اردن شود. در مرز سعودی نفسی آزاد کشیدیم و 600 کیلومتر تا مدینه را در 8 ساعت رفتیم و در مدینه در خانه‌ی یک نفر نخواستیم که منزل گزیدیم. در این 600 کیلومتر راه فقط دیه‌هایی به نام "قلیبه" (535 ک شمال

مدینه) و "تیما" (406ک مدینه) و "خیبر" (160 ک مدینه) دیدیم و باقی همه صحرای بی‌آب و علف و چند رشته کوه خشک بود. اما همه‌ی جاده از صدقه سر نفت آسفالت شده بود.

تیما:

این نقطه، مرکز برخورد جاده‌های شرق به غرب عربستان است و نامش در داستان سفر سلمان فارسی از شام به مدینه⁶ دیده می‌شود. اما آن جا جز چند خانه سیمانی و چندین کلبه‌ی گلین چیزی ندیدیم.

خیبر:

دهی نسبتاً آباد در دره است و چشمه و جویی دارد که نخلستان را به وجود آورده است. قلعه‌ی معروف خیبر در بالای تپه میان دو دره، مشرف بر راه است. اطاق‌های قلعه خالی و بی‌در و پیکر و خرابه بودند، سقف‌ها همه چوبین و کهنه لیکن عمرش بیش از دو قرن نیست. در چوبین و کلفت با میخ‌های درشت آهنین در آن جا افتاده بود، می‌گفتند: علی پس از کشتن مرحب پهلوان قلعه‌ی یهود، این در را با یک انگشت بر روی خندق نگاه داشت و لشکر اسلام از روی آن گذشته قلعه را گشودند. البته این روایت "حمله‌دار" ایرانی ما بود. مردم بومی از این تفصیلات بی‌اطلاعند.

یهود در سده‌ی پیش از میلاد در اثر فشار رومیان از میهن خویش رانده شده به درون شبه جزیره به جنوب عقب نشینی می‌کردند. گروهی از آنان در تیما و خیبر و مدینه مسکن گرفته و گروهی تا یمن پیش رفتند. افسانه‌های مهاجرت‌های یهود و طرد و تعریب آن‌ها را به دست خلیفگان، طبری و بلاذری و دیگران یاد کرده‌اند. چون تمدن یهود از عرب‌ها نسبتاً بالاتر بود، در عین حال که تخم افکارشان در زمینه کاشته می‌شد تعصب ملی بومیان عرب را نیز علیه آنان تحریک می‌کرد، چنان که مردم عرب مدینه متحد شده و با بستن پیمان عقبه⁷ محمد و یارانش را بدان جا کشیدند تا شر یهود را از سر خویش برکنند. پیدایش اسلام جنگ خیبر، کشتار بنی قریظه در مدینه و اخراج دسته جمعی آنان به دست عمر⁸ موجب منحل (مظمحل) شدن یهود و تعریب آنان گردید.

مدینه:

شهری است روی مدار 27 درجه‌ی عرض شمالی یعنی هم درجه‌ی بندر عباس، هوای دی‌ماه در این جا به 28 درجه سانتی‌گراد نیز می‌رسد. آری از دمشق که روی مدار 35 درجه است 1500 کیلومتر به جنوب آمده‌ایم و بایستی هنوز 500 کیلومتر به جنوب برویم، تا به مکه برسیم که روی 23 درجه است.

حال اجازه دهید برای آن که من زودتر حاجی شوم، اوضاع مدینه، حرم، بقیع، کتابخانه رزمگاه‌های احد و احزاب و مساجد آن را پس از بازگشت از مکه به مدینه برایتان شرح دهم.

ساعت 9 صبح، 8 ژانویه از مدینه روی به جنوب بیرون آمدیم و نیم ساعت بعد در مسجد شجره بودیم. این جا میقات است، یعنی از این جا اعمال سفر مذهبی آغاز می‌گردد. پس با تشریفات تخت شدیم و

لباس احرام که عبارت از دو تکه پارچه‌ی ندرخته است، یکی را به کمر بستیم و دیگری را بر دوش افکندیم و به اصطلاح احرام بستیم و محرم شدیم. این نخستین عمل از چهار عمل "عمره" به شمار است. اکنون 23 کار بر ما حرام شده است، یکی از آن‌ها سایه گرفتن از آفتاب و آسمان است، پس نباید به درون اتوبوس سقفدار برویم. همه‌ی یاران به بالای اتوبوس رفتند، من دیدم دیگر این را نمی‌شود تحمل کرد باد دی‌ماه با تن خت من سازش ندارد. گفتم من به بالا نمی‌آیم گفتند: باید گوسفند کفارت بدهی! گفتم: به چشم و به درون اتوبوس طپیدم و نشستم. حال باید از آقای عاصمی بخواهم که یک گوسفند به جای من در مونیخ بکشند و در دفتر مجله اطعامی براه اندازند تا من (از) کفارت بری/لذمه شوم. جاده از مدینه تا جده آسفالت و خطکشی شده است لیکن ما چون به شهر "رابغ" در صد کیلومتری جده رسیدیم که در 5 کیلومتری دریای سرخ است برای کوتاه کردن راه از جاده‌ی فرعی "رابغ مکه" استفاده کردیم پس به جده نرفته ساعت 6 وارد مکه شدیم. باران باریده بود خیابان‌های مکه مانند نهر آب پر از جن بود. اما همسفران ما بالای اتوبوس به آخر باران رسیده بودند و زیاد تر نشده بودند. پس از تهیه‌ی منزل برای انجام دادن دیگر اعمال "عمره" به مسجدالحرام رفتیم همان طوری که آغاز مقاله گفتم، آن را به جای آوردیم. آری نیمه‌ی شب 8-9 ژانویه بود که "عمره" را به پایان رسانیدیم، خسته و کوفته به منزل رفتیم لباس احرام را از تن بدر کرده، لباس سویل پوشیدیم، و سپس خفتیم. از روز 9 تا 12 ژانویه که می‌بایستی دوباره برای حج لباس بپوشیم، در مکه آزاد بودیم. من روزها با این که مریض شده بودم، گاه به کله‌ی کوه‌های مکه می‌رفتم و گاه در طبقه‌ی سوم مسجدالحرام نشسته حاجیان که در حال طواف مسجد را هم چون گردابی در حال چرخیدن می‌نمودند، تماشا می‌کردم. چرخش این گرداب در همه‌ی 24 ساعت، تنها 7 دقیقه برای هر یک از نمازهای پنجگانه باز می‌ایستاد، در این چند دقیقه پیرامون نیم میلیون جمعیت در صحن و سه طبقه ساختمان اطراف مسجد و خیابان فلکه‌ی اطراف آن هر کس هر جا بود، دورادور کعبه مجبور به نماز می‌شدند. حتی دکان‌داران مجبور بودند یا به نماز پردازند و یا از چشم محتسبان شلاق‌به‌دست پنهان گردند. من دکان‌داری را دیدم که از ترس در زیر زمین دراز شد. این جمعیت با صدای بلندگوها به رکوع و سجود می‌رفتند. من فکر می‌کنم با این تنگی جا، سرنیمی از این مردم هنگام سجود درست بزمین نمی‌رسید. کسی امام جماعت را نمی‌دید می‌گفتند: زیر در کعبه ایستاده است. شیعیان نیز که امامت سنیان را باطل می‌شمرند، وقتی که در میان این مردم گیر می‌افتادند، در همان جا مجبور به اقتدا کردن شده نمازی بی‌وضو می‌گزاردند. پس از آن، در میان هر نماز فوراً گرداب به گردش می‌آمد.

چون طبق عقاید سنی، میان نمازهای ظهر و عصر سه ساعت و میان مغرب و عشا یک ساعت باید حتماً فاصله افتد، لذا مردم که در وسط خیابان‌های اطراف نماز ظهر را انجام داده بودند، از ترس آن که مبادا جایی برای نماز عصر به دست نیاورند، همه آن مدت فاصله را در همان‌جا می‌نشستند و بدین ترتیب مدت‌ها عبور و مرور شهر را

فلج می‌داشتند. از مزایای مذهب شیعی ما اینست که پنج وقت نماز را به سه وقت تخفیف داده است. علویان که مثل ما 12 امامی هستند همه‌ی پنج نماز را در یک وقت (بامداد پگاه) انجام می‌دهند. شب 10 ژانویه به افتخار روسای گروه‌های حجاج و هیئت‌های نماینده مهمانی برپا بود (البته نه برای نماینده‌ی مجله‌ی کاوه) ملکه در نطق پذیرایی، خود را رهبر مسلمانان جهان خواند، جریان بوسیله‌ی رادیو پخش می‌شد. روز 11 ژانویه خانه‌ی کعبه را طبق تشریفات باز کرد و در حضور هیئت‌های نمایندگی آن را شستشو داد و این جریان نیز در رادیو پخش می‌شد. در کعبه در روزگار ناصر خسرو هر هفته سه بار باز می‌شده است⁹ ولی اکنون فقط سالی یک بار است.

مکه:

این شهر 280 متر از سطح دریا ارتفاع دارد و در 70 کیلومتری غرب آن، بندر جده در کنار دریای سرخ قرار دارد. شهر به 23 بخش تقسیم شده که در میان چند دره پراکنده است، حتی از بالای کوه ابوقیس نیز همه‌ی نقاط شهر دیدنی نیست. گویند نیم میلیون جمعیت دارد و چون اغلب ایشان مهاجرین هندی و اندونزی و افغانی و ترک و تبتی هستند، تمدن هفت‌جوشی به وجود آورده‌اند که نسبت به نجدی‌ها که حکومت را در دست دارند عالی‌تر است. نام‌های بیشتر مغازه‌ها نشان دهنده‌ی هندی یا فارس بودن صاحبان آن‌ها است. غالباً فارسی به قدر گفتگو می‌دانند برخی فارسی را می‌فهمند، و غالباً دکان‌داران به فارسی هم گفتگو می‌کنند. قیافه‌ها با صورت‌های گرد و ریشو ایشان را از نجدی‌های کوسه که صورت سه گوش و دراز عربی دارند، بکلی جدا نشان می‌دهد. مساجد مکه نسبت به مسجدهای مدینه از نظر هنر، بهرمندترند. این شهر هنوز یک کتابخانه‌ی حسابی هم ندارد. یک کتابخانه‌ی ده هزار جلدی نزدیک در مسجد سلیمانیه بوده است که پس از توسعه‌ی مسجد آن را به اطاقی در تپه‌ی صفا منتقل کرده‌اند و هنوز ساختمان مخصوص آن تمام نشده است. کتابخانه‌ی خصوصی عباس قطان نیز در خیابان ابوسفیان، به دلیل شلوغی بسته بود!!.

مسجد الحرام:

مسجد و "سعی‌گاه" در میان یکی از دره‌های مکه، منظره‌ای هم چون امامزاده داود تهران را دارد، یعنی در ته دره در میان دو کوه ابوقیس و عبدانی قرار گرفته است. اما برخلاف امامزاده داود که هر چند سال یک بار سیل، زوارش را می‌برد، کعبه به وسیله سیلگیر و کم‌آبی طبیعی از خطر سیل بکلی در امان است. در طرف بالای این دره (شمال شرقی) شهر منا و سپس دره‌ی مشعر و سپس دشت عرفات قرار دارد، که محل انجام تشریفات خاص حج می‌باشد.

مسجد الحرام تا چند سال پیش حیاطی ساده بوده که رواق‌های چهار طرف آن را به صورت کاروانسرای نشان می‌داده که مجموعاً 29127 متر وسعت داشته بوسیله‌ی سلطان سلیم دوم عثمانی در 979ق/ 1581م ساخته شده بود. و در برابر شکوه و جلال یکی از کنیسه‌های واتیکان و رم که هیچ، حتی با دستگاه مسجد الاقصای بیت المقدس

نیز قابل سنجش نبود. در سال 1375ق/ 1955م نفت بداد ما مسلمانان رسیده اطراف این چهار دیواری ساده، به ساختمانی دارای دو طبقه غیر از زیر زمین تبدیل شد که همگی ستونها و زمین-هایش با موزاییک نسبتاً زیبا پوشیده است. و اکنون مساحت کل مسجد به 160168 متر مربع رسیده است و گویند 300 هزار نمازگزار را در بر می‌گیرد اما در آن هنگام که من دیدم در هر متر مربع بیش از سه تن به سجود می‌رفتند. سر ستونها به جای سنگ از بتون آرمه ساخته شده است. که در اثر ضدیت قوم عرب با هنر، نقاشی-های مسجد از رسم‌های هندسی تجاوز نمی‌کند. سنیان نه تنها مجسمه-سازی بلکه نقاشی صورت انسان و حیوان را حرام می‌پندارند، حتی از نقاشی گل و گیاه نیز خودداری می‌کنند، که مبادا گیاه نیز از مخلوقات زنده به حساب آید و روز محشر خدا یقه‌ی نقاش بی‌چاره را بگیرد، که بیا و آن را زنده کن! البته این طرز فکر مردم عرب امروز نیست بلکه عقاید هزار سال پیش است و شرکتهای نفتی می‌کوشیدند به وسیله‌ی ایادی خود ملل عرب امروز را نیز مانند گذشته نشان دهند. در این جا باید بیاد آوریم که این خشکی و دشمنی با هنر در مذهب شیعه نبوده و آنچه یافت شده از ترس و تقیه از سنیان و در اثر مجاورت کم‌کم وارد شده است. شیخ طوسی (م 460ق/ 1068م) که از موسسان حقوق شیعه و ایران می‌باشد در تفسیر "تبیان"¹⁰ گوید: مجسمه سازی را سنیان حرام کرده اند و نزد ما شیعیان چنین نیست.

ساختمان جدید طوریکه که همگی ساختمان قدیم را در میان گرفته است. اما (به) سبب اشکال هندسی که از وجود "سعی‌گاه" صفا و مروه رخ داده، گوشه‌های حیاط قدیم زده شده و صحن رو باز از صورت چهارگوش سابق، به شکل هشت گوش در آمده است.

=====

سعی‌گاه :

جای سعی میان دو تپه‌ی صفا و مروه که پیش از ساختمان نو به صورت بازاری در بیرون مسجد بوده اکنون در درون ساختمان مسجد افتاده است. تپه‌ی صفا در جنوب شرقی مسجد و تپه‌ی مروه در شمال شرقی آن قرار داشته است. چون فاصله‌ی تپه‌ی صفا از دیوار مسجد کمتر از فاصله‌ی تپه‌ی مروه بوده است پس از آن که امروز هر دو بدرون مسجد افتاده‌اند، مسجد را به صورت ذوذنقه در آورده‌اند. راه رو سعی‌گاه که سابقاً خاکی و رو باز بوده اکنون با موزاییک فرش شده و با 64 دهنه سقف دو طبقه بتون آرمه پوشیده شده است، تا در صورت افزایش شماره‌ی حاجیان از هر دو طبقه برای "سعی" استفاده شود.

خانه‌ی کعبه :

چهار دیواری تقریباً چهارگوش درازی است سرپوشیده که در میان صحن رو باز مسجدالحرام قرار دارد و 15 متر طول آنست. تنها یک در به درون آن باز می‌گردد، که در طرف خاوری خانه نزدیک گوشه‌ی جنوبی می‌باشد. پایه‌ی در دو متر از زمین طواف‌گاه بالاتر است، و زمین درون خانه با پای در برابر است، بنابر این در حقیقت خانه بر روی یک سکو ساخته شده که به نام "شادروان" خوانده می‌شود.

هر یک از چهار گوش این خانه به نام کشوری که برابر آنست خوانده می‌شود، گوشه‌ی شمال شرقی به نام "رکن عراقی" گوشه‌ی شمال غربی "رکن شامی"، گوشه‌ی جنوب غربی "رکن یمنی" نامیده می‌شود. اما گوشه‌ی جنوب شرقی را به نام حجرالاسود که نزدیک آنست "رکن اسود" خوانند. ناصر خسرو گوید: درون خانه گنجایش 720 تن نمازگزار دارد.¹¹ و نیز گوید: در آن جا به هر طرف نمازگزاردن مجاز است، اما به سوی مشرق بهتر است¹² بنابر این باید در طرف دیگر کمره‌ی زمین در 23 درجه‌ی عرض جنوبی، در نقطه‌ی مقابل کعبه هم بتوان به هر طرف نمازگزارد و بهتر است که مانند مانویان و متیراییست‌ها به سوی مشرق بخوانند. پرده‌ای که سراسر اطراف خانه را پوشانیده است، در زمان ناصرخسرو به رنگ سفید شعار (پرچم) شیعیان مصر بوده است.¹³ پس از سقوط فاطمیان به دست ایوبیان تاکنون به رنگ سیاه شعار عباسیان در آمده است.

حجر اسود:

سنگی است سیاه با ته رنگ قهوه‌ای بقطر سی سانت که نوار نقره-ای دور آن را پوشانیده و در گوشه جنوب به طرف شرق خانه، بر دیوار نصب شده است. سنیان امروز آن را در دعاهایشان به لقب "عین الله" می‌خوانند. اما عین القضاة آن را "عین‌الله" لقب داده است.¹⁴ ولی شکل بیضی این سنگ آن را به چشم خدا شبیه‌تر از دست می‌سازد. چگونگی سفید بودن و سیاه شدن آن در بیان طواف، در آغاز مقاله‌ی گذشت. چنان که در عنوان "مخالوه" خواهم گفت، قرمطیان حجر اسود را به عنوان این که از بت‌های پیش از اسلام است به سال 317ق/ 929م شکسته بردند و سپس در 339ق/ 950م سنگی به نام حجر اسود آورده و در این جا نهادند.

ناودان طلا:

بر بالای میان ضلع شمالی خانه‌ی کعبه ناودانی از زرناب ساخته شده است که آب سقف کعبه را به محوطه‌ای که "حجر اسماعیل" نام دارد می‌ریزد. مانند این ناودان را در حیاط جنوبی صحن علی در نجف ساخته‌اند.

حجر اسماعیل و حطم:

حجر اسماعیل نام زمین نیم دایره‌ای پای دیوار شمالی خانه‌ی کعبه است. دور آن را یک دیوار به بلندی یک متر به نام "حطم" به صورت نیم دایره گرفته است. دورترین نقطه‌ی این دیوارچه از خانه دو متر فاصله دارد.

منبر:

سیزده پله‌ی این منبر با گنبد بالای آن 12 متر بلندی دارد، همه‌ی آن از سنگ مرمر سفید در سال 966ق/ 1558م به وسیله‌ی سلطان سلیمان عثمانی ساخته شده است. هر شب شیخی بر آن به زبان عربی و گاهی اردو وعظ می‌کرد. شک نیست که زبان فارسی پس از عربی دومین زبان مذهبی و فرهنگی مسلمانان خاورمیانه است. هر ترک و

اردو زبان که اندکی با فرهنگ اسلامی آشنا باشد فارسی را می‌داند ولی عکس آن صادق نیست، یعنی فارسی‌ها و ترک‌ها اردو نمی‌دانند معذک، سخن‌رانی‌ها و اعلام‌های میکروفونی و تابلوهای مکه و مدینه همه با زبان عربی و ترکی (آن هم ترکی با خط لاتین که معلوم نیست چند خواننده در آن جا دارد) تهیه می‌شد ولی به فارسی که زبان اول مردم ایران و افغانستان و زبان دوم مذهبی شبه قاره‌ی هند و نیز ترکیه است، تهیه نمی‌گردد. با این که امسال در اثر نظم جدیدی که سازمان اوقاف ایران، به حج داده حاجیان تقریباً از همه‌ی حجاج منظم‌تر و آبرومندتر بودند و 450 کاروان ایشان با قریب هزار پرچم سه رنگ ایرانی همه‌ی کوچه‌های مکه و مدینه را پوشانیده بود، در صورتی که پرچم دولت‌های دیگر از عدد انگشتان تجاوز نمی‌کرد، بازهم زبان فارسی با همان لجاجت عربی روبه رو بود.

زمزم:

چشمه‌ی آبی است در داخل مسجد الحرام و در مشرق خانه‌ی کعبه، چنان که در بیان مراسم سعی در اول مقاله گفتم، طبق افسانه‌های مذهبی این چشمه از زیر پای اسماعیل جوشیده و لذا هنوز کمی تلخ و شور مزه است و طبق آزمایش‌های طبیبی خواص معدنی آن ناچیز است و لیکن مقدس است و مردم آن را به صورت قوطی‌های کنسرو، اما پاستوریزه نشده تا اندونزی و طنجه می‌برند.

عرفات، مزدلفه، مشعر، محشر، منا:

من غالباً روزهای تعطیل دست چند فرزندم را می‌گرفتم، با ماشین از تهران تا سربند شیمران و از آن جا پیاده به طرف پس قلعه و آبشارها می‌رفتیم، گاهی نیز به آبشار دوقلو می‌رسیدیم و بعد از ظهر به خانه باز می‌گشتیم، در سال‌های 29 تا 1335 خ؛ 1950-1957 م. این راه خیلی خلوت‌تر از حالا بود و چه بسا ما در راه تنها می‌بودیم پس گاهی برای تعیین مقدار راه پیمایی خودمان و گاهی به منظور شوخی و خنده برخی سنگ‌ها و اماکن را نام گذاری می‌کردیم. مثلاً سنگی که دورنمای نیم تنه‌ی آدمی بی‌دست می‌داشت و نرسیده به پس قلعه هنوز بارتفاع 25 متری ایستاده است "جسمه‌ی حضرت عباس" می‌نامیدیم و غاری را که بالاتر از پس قلعه است، اصحاب کعبه می‌خواندیم. پس گاهی می‌شد که کاوه (پسرم) خسته شده می‌گفت: آقا جون به حضرت عباس رسیدیم، بس است بازگردیم اما دخترم پروین می‌گفت: نه بابا بگذار اقلتا تا به غار اصحاب کعبه برسیم. حال اگر ما از سکنه‌ی قدیم مکه بودیم و می‌خواستیم روزهای تعطیل به کوه نوردی برویم، ناچار می‌بایستی که از خانه‌ی کعبه که در زیر کوه ابوقبیس است، از ته دره روی به شمال شرقی سر بالای به راه می‌افتادیم، تا به عقبه (6500 متری) و سپس روی به مشرق تا منا (10 کیلومتری مکه) می‌رفتیم، و در راه چند صخره را به نام حمراه عقبه و میانه و کوچک، نام گذاری می‌نمودیم و سپس از دره‌ی باریک محشر به مزدلفه و معشر (13 ک مکه) و از آن جا به دشت عرفات (25 ک مکه) می‌رسیدیم که هوایش در اثر ارتفاع 750 متر از دریا و 500 متر از مکه بهتر از اطراف است. در این جا شبی استراحت

می‌کردیم و باز می‌گشتیم، البته در حال سربالایی رفتن شکار صرف ندارد، زیرا که می‌باید لاشه‌اش را به دوش کشیده و بالا برد، اما در بازگشت شکاری می‌گرفتیم یا حیوانی در منا می‌خریدیم و می‌کشتیم و گوشتش را بدل ما تحلل تن خسته‌ی خویش می‌ساختیم. حال اگر بعدها عمری یافت می‌شد و شرایط زمان و مکان به او و جانشینانش اجازه می‌داد که این کار ساده را به صورت یک عقیده در آورند، و مردم را از اندونزی تا موریتانیا با بندهای معتقدات به مکه کشانند، و در آن جا یک میلیون و نیم حیوان را کشته، مرده و نیم مرده‌ی آن‌ها را در حال جان‌کندن با تراکتورها زیر خاک کنند. و در حالی که میلیون‌ها مردم هند از گرسنگی می‌میرند، این‌ها لیاقت ساختن یک کارخانه‌ی کنسرو سازی که این گوشت‌ها را به گرسنگان برساند، نداشته باشند. این‌ها دیگر نیازمند علم تفسیر است که از دست ما شیعی نمایان سنی شده کاری ساخته نیست.

باری روز 22 دی ماه 12 ژانویه با آن که طبق اصول علم نجوم روز 7 ذیحجه بود، از طرف امر به معروف‌ها روز 8 ذیحجه اعلام شد. و ما نیز اجباراً در عربستان باید مانند نجدی‌ها تابع سلف صالح باشیم نه علم و عقل، پس برای حج لباس احرام را از نو بر تن کردیم و غروب گاهان به وسیله‌ی اتوبوس خودمان به دشت عرفات رسیدیم. آن چنان بی‌نظمی بر پا بود، که کاروان 37 نفری ما با کمک حمله‌دار (حاج علی حلاق) و آخوند کاروان (شیخ حسین ترنج) که هر دو با سابقه بودند نتوانستیم طرف حسن حمزه را بیابیم و فقط دو ساعت پیش از بازگشت از عرفات، خیمه‌ای که مال الاجاره‌ی آن را سفارت عربستان در دمشق از یک یک افراد کاروان گرفته بود و سپس به دیگران فروخته شده بود را پیدا کردیم و چون وقت اقامه‌ی دعوا نبود، صرف نظر کرده آمدیم. در آن شب طبق آمار رسمی 1/217 هزار تن حاجی در خیمه‌گاه عرفات حاضر بودند که 645 هزار از ایشان از خارج به کشور آمده و 47 هزار تن ایشان ایرانی بودند. 99% این جمعیت آن شب را بی‌مستراح بسر بردند و 75% اصلاً خیمه نداشتند و ما نیز با این مردم در هوای آزاد و روی زمین تری که بوی بول می‌داد خفتیم. روز شنبه 13 ژانویه چند عکس یادگاری گرفتیم، و غروب گاه به طرف مشعر حرکت کردیم. در این 12 کیلومتر راه بیش از 15 صف اتوبوس، این جمعیت را به طرف غرب حرکت می‌داد و 10 هزار تن نیز پیاده، همراه اتوبوس‌ها راه پیمودند، و تنها یک جاده آسفالت شده، وجود داشت و باقی روی خاک‌نرم حرکت می‌کردند اگر کلمه‌ی "سم ستوران" را به کلمه‌ی "چرخ ماشین‌ها" تبدیل کنیم، آن شعر فردوسی وضع آن شب را به شما نشان خواهد داد:

زسم ستوران در آن پهن دشت زمین شد شش و آسمان گشت هشت

1 و 2 و 3- پیکره‌ی اندازه‌ها از کتاب "دلیل الحاح" (راهنمای حاجیان) اثر صالح محمد جمال، چ مکه، 1971م، ص 92 گرفته شده است.

4- در آن جا (مسجد الحرام) نشانه‌های واضحی - از خدا - هم چون قدمگاه ابراهیم هست (سوره‌ی عمران 3: 97) ناصر خسرو نیز این جا پا را دیده است (سفرنامه، چ 1335خ، 1956م، ص 98).

- 5- یک حاجی ایرانی که شاید به سبب کمی سهل انگاری، جلادان امر به معروف یازده سال پیش در جلو چشم خویشاوندانش سراز بدنش جدا کردند. و سر جنازه را وارونه بگردن مرده دوختند و تحویل برادرش دادند.
- 6- ماسینیون، سلمان فارسی؛ ترجمه‌ی عبدالرحمان بدوی، شخصیات قلقله چ 1964م ص 14. یاقوت حموی گوید: سکنه‌ی تیما یهود بودند و عمر ایشان را با همه‌ی یهودیان دیگر، از شبه جزیره براند.
- 7- عنوان پیش آهنگان اسلامی در همین مقاله دیده شود.
- 8- به حاشیه‌ی شماره‌ی (6) مراجعه شود.
- 9- ناصر خسرو، سفرنامه چ 1335خ، ص 101.
- 10- تفسیر تبیان. سوره‌ی بقره آیت 51 و مفسران دیگر شیعه هم چون طبرسی (م 548ق/ 1153م) نیز همین نظر را داده‌اند.
- 11 و 12- ناصر خسرو، سفرنامه؛ چ 1335خ، ص 100.
- 13 و 14 عین القضاة، نامه‌ها 2: 163.